ذهن پدیدارشناختی

سرشناسه: گالاگر، شان، ۱۹۴۸ ـ م. Gallagher, Shaun
عنوان و نام پدیدآور: ذهن پدیدارشناختی: رویکردی پدیدارشناسانه به مطالعات ذهن/ شان گالاگر، دن زهاوی؛ مترجمان احسان مروجی، ایمان آقابابایی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۵.
مشخصات ظاهری: ۵۱۹ ص.
شابک: ۹۷۸–۶۲۲–۰۴–۰۶۱۷–۴
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: The phenomenological mind.
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
عنوان دیگر: رویکردی پدیدارشناختی به مطالعات ذهن
موضوع: پدیده‌شناسی
موضوع: Phenomenology
موضوع: فلسفهٔ ذهن
موضوع: Philosophy of mind
موضوع: شناخت (علم)
موضوع: Cognitive science
شناسهٔ افزوده: زهاوی، دن
موضوع: Zahavi, Dan
شناسهٔ افزوده: مروجی، احسان، ۱۳۶۰ ـ، مترجم
شناسهٔ افزوده: آقابابایی، ایمان، ۱۳۵۷ ـ، مترجم
رده‌بندی کنگره: B۸۲۹۵
رده‌بندی دیویی: ۱۲۸/۲
شمارهٔ کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۶۳۳۴۵۵

ذهن پدیدارشناختی

رویکردی پدیدارشناسانه به مطالعات ذهن

شان گالاگر، دن زهاوی

مترجمان: احسان مروجی، ایمان آقابابایی

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Phenomenological Mind
Shan Gallagher and Dan Zahavi
Routledge, 2021

انتشارات ققنوس
خیابان انقلاب، خیابان فروردین، خیابان نظری،
نبش جاوید ۲، تلفن ۶۶ ۴۰ ۸۶ ۴۰
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:
تحریریهٔ انتشارات ققنوس

❊ ❊ ❊

شان گالاگر، دن زهاوی
ذهن پدیدارشناختی
رویکردی پدیدارشناسانه به مطالعات ذهن
مترجمان: احسان مروجی و ایمان آقابابایی
چاپ اول
۷۷۰ نسخه
۱۴۰۵
چاپ سروش
حق چاپ محفوظ است
شابک: ۴_۰۶۱۷_۰۴_۶۲۲_۹۷۸
ISBN: 978-622-04-0617-4
www.qoqnoos.ir
Printed in Iran

فهرست

دربارهٔ کتاب ۹
دیباچهٔ نویسندگان بر ترجمهٔ فارسی ۱۱
مقدمهٔ مترجمان ۱۳
پیشگفتار ویراست سوم ۱۹

۱. درآمد: فلسفهٔ ذهن، علوم شناختی، و پدیدارشناسی..... ۲۳
چکیده‌ای از ۱۲۰ سال گذشته ۲۴
پدیدارشناسی چیست؟ ۳۲
طرح کلی و رئوس مطالب این کتاب..... ۴۲

۲. روش‌شناسی‌ها..... ۴۷
فانتری‌ها در علم آگاهی ۴۸
روش(های) پدیدارشناسانه ۵۸
کاربست پدیدارشناسی ۷۴
نتیجه‌گیری ۹۹

۳. آگاهی و خودآگاهی ۱۰۵
آگاهی و خودآگاهی پیشاتأملی..... ۱۰۷
خودآگاهی پیشاتأملی و «حس و حال»..... ۱۱۳
خودآگاهی و تأمل..... ۱۳۲
نتیجه‌گیری: در مسیر بازگشت به خانه ۱۴۰

۴. زمان ۱۴۷
شرح جاافتاده ۱۵۰
رویکردی پدیدارشناختی به زمان‌آگاهی ۱۵۸
ساختارخُردِ آگاهی و خودآگاهی ۱۶۴
ماهیت دینامیکی زمان‌مندی درونی ۱۶۷
آیا آگاهی از یک فرایند زمانی خودش از حیث زمانی امتداد دارد؟ ۱۷۳
تاریخ‌مندی ۱۷۷

۵. قصدیت ۱۸۳
قصدیت چیست؟ ۱۸۶
شباهت، علیت، و بازنمایی ذهنی ۱۹۰
شرح ایجابی ۱۹۳
قصدگرایی ۲۰۰
قصدیت و آگاهی ۲۰۶
پدیدارشناسی، برون‌گرایی، و واقع‌گرایی متافیزیکی ۲۰۹

۶. ادراک ۲۲۵
پدیدارشناسی ادراک از منظر هوسرل ۲۲۶
ادراک به مثابهٔ امر غیربازنمایانه ۲۲۹
کل‌گرایی ادراکی ۲۳۸
مفهوم‌مندی و ابهام ۲۵۰
نقش دیگران ۲۵۸
تفاوت میان ادراک و تخیل ۲۶۴

۷. ذهن بدن‌مند، بسترمند، و گسترش‌یافته ۲۷۱
بدن‌های رباتیک و بدن‌های زیست‌شناختی ۲۷۹
به‌تن‌درآوردن جهان و گسترش دادن شناخت ۲۹۲
چگونه بدن فضای تجربه را تعریف می‌کند ۲۹۷
بدن به منزلهٔ امری که از منظر تجربه شفاف است ۳۰۴
پدیدارشناسی انتقادی ۳۱۱
بدن‌مندی و شناخت اجتماعی ۳۱۸

۸. کنش و عاملیت ۳۲۳
پدیدارشناسی عاملیت ۳۳۳
آزمایش‌هایی دربارهٔ حس عاملیت ۳۴۶
کنش‌های من و کنش‌های شما ۳۵۲

۹. چگونه دیگران را می‌شناسیم؟ ۳۵۹
بحث نظریهٔ ذهن ۳۶۰
ایرادات شبیه‌سازی ضمنی ۳۷۰
هم‌احساسی و استدلال از طریق تمثیل ۳۷۵
ذهن‌گرایی و مسئلهٔ مفهومی «اذهان دیگر» ۳۸۳
دشواری‌هایی در خصوص پدیدارشناسی؟ ۳۹۰
تعامل و روایت ۳۹۳
قصدیت جمعی و هستی‌شناسی اجتماعی ۴۱۱

۱۰. خود و شخص ۴۲۱
شک‌گرایی عصب‌شناختی و آموزهٔ فقدان خود ۴۲۳
تلقی‌های گوناگون از خود ۴۲۶
اجتماعیت و شخصیت ۴۳۶
داستانی دربارهٔ رشد ۴۳۹
مشکلات آسیب‌شناختی «خود» ۴۴۴
نتیجه‌گیری ۴۵۴

۱۱. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری ۴۵۹

واژه‌نامهٔ توصیفی ۴۶۷
کتاب‌شناسی ۴۷۷
نمایهٔ نام‌ها و آثار ۵۰۷
نمایهٔ موضوعی ۵۱۱

دربارهٔ کتاب

در ویراست سوم **ذهن پدیدارشناختی** پرسش‌هایی بنیادین دربارهٔ ذهن از منظر پدیدارشناسی مطرح می‌شود. این اثر که یکی از برجسته‌ترین کتاب‌ها در این حوزه است و تاکنون به هشت زبان ترجمه شده کاوشی ارزشمند است در پدیدارشناسی، که بر مبنای موضوعات کلیدی به بررسی پرسش‌ها و مسائل زیر می‌پردازد:

پدیدارشناسی چیست؟ ــ پدیدارشناسی و علوم شناختی؛[1] آگاهی و خودآگاهی؛ زمان و آگاهی؛ قصدیت و ادراک؛ ذهن بدن‌مند؛ کنش؛ شناخت اذهان دیگر؛ ذهن موقعیت‌مند و گسترش‌یافته؛ پدیدارشناسی و هویت شخصی.

ویراست سوم به طور کامل بازبینی و روزآمد شده است. فصل مربوط به روش‌شناسی‌های پدیدارشناسانه به شکلی چشمگیر بسط یافته، به نحوی که پژوهش‌های کیفی را نیز پوشش دهد، و بخش‌های جدیدی به کتاب افزوده شده که به بحث دربارهٔ تحقیقات مهم اخیر در موضوعاتی همچون پدیدارشناسی انتقادی، تخیل، شناخت اجتماعی، نژاد و جنسیت، قصدیت جمعی، و خودبودگی می‌پردازند.

بخش‌های مفید دیگری همچون خلاصهٔ فصل‌ها، پیشنهادهایی برای مطالعهٔ بیشتر، و توضیحات کادربندی‌شده دربارهٔ موضوعات تخصصی نیز در ویراست سوم کتاب گنجانده شده که آن را به اثری ایدئال برای معرفی مفاهیم کلیدی در پدیدارشناسی، علوم شناختی و فلسفهٔ ذهن تبدیل می‌کند.

1. Cognitive Sciences

دربارهٔ نویسندگان:

شان گالاگر دارندهٔ کرسی عالی «لیلیان و موری ماس» در رشتهٔ فلسفه در دانشگاه ممفیس آمریکا و همچنین استاد همکار پژوهشی در دانشگاه ولونگونگ استرالیاست. از جمله آثار او می‌توان به **کنش و کنش متقابل** (۲۰۲۰)، **مداخلات مبتنی بر کنش‌مندی** (۲۰۱۷)، **پدیدارشناسی** (۲۰۱۲)، و **بدن چگونه ذهن را شکل می‌دهد** (۲۰۰۵) اشاره کرد. وی همچنین ویراستار **راهنمای آکسفورد در باب مفهوم خود** (۲۰۱۱) و ویراستار همکار **راهنمای آکسفورد در باب شناخت *4E*** (۲۰۱۹) است.

دن زهاوی استاد فلسفه در دانشگاه کپنهاگ دانمارک و دانشگاه آکسفورد بریتانیا، و مدیر «مرکز پژوهش‌های سوبژکتیویته» در کپنهاگ است. او نویسندهٔ کتاب‌هایی چون **خودآگاهی و غیریت** (۱۹۹۹)، **پدیدارشناسی هوسرل** (۲۰۰۳)، **سوبژکتیویته و خودبودگی** (۲۰۰۵)، و ویراستار **راهنمای آکسفورد در باب پدیدارشناسی معاصر** (۲۰۱۲) و **راهنمای آکسفورد در باب تاریخ پدیدارشناسی** (۲۰۱۸) است.

این دو فیلسوف به طور مشترک سردبیر نشریهٔ **پدیدارشناسی و علوم شناختی**[1] هستند.

1. *Phenomenology and the Cognitive Sciences*

دیباچهٔ نویسندگان بر ترجمهٔ فارسی

بسیار خرسند و سپاسگزاریم که اکنون **ذهن پدیدارشناختی** به زبان فارسی ترجمه شده است. این کتاب که نخستین بار به زبان انگلیسی منتشر شد و اکنون ویراست سومش در دست است، هنگام انتشار، اثری پیشگام و پیشرو به شمار می‌رفت و نخستین کتابی بود که به‌روشنی نشان داد سنت فلسفیِ پدیدارشناسی می‌تواند چه سهمی در فلسفهٔ تحلیلی ذهن و علوم شناختی داشته باشد. شاید امروزه، به دلیل موفقیت‌ها و تأثیرگذاری‌اش، دیگر نتوان آن را پیشگام و بنیان‌گذار نامید، اما معتقدیم همچنان «پیشرو» و در خط مقدم پژوهش‌ها باقی مانده است، به این معنا که هنوز هم نیازی جدی به یک برنامهٔ پژوهشی نظام‌مند وجود دارد که همچنان پربار و مولد باشد. در واقع روش‌شناسی‌های مورد بحث در این کتاب دیگر محدود به ابزارهای سنتی هوسرلی، همچون اپوخه،[1] تحویل پدیدارشناسانه و آیدتیک، و نیز پیشرفت‌های اخیر در حوزهٔ عصب‌پدیدارشناسی و پدیدارشناسیِ ازپیش‌بارگذاری‌شده نیستند، بلکه اکنون شامل بازاندیشی‌های نوینی در روش‌های پژوهش کیفی نیز می‌شوند. به همین ترتیب، دامنهٔ موضوعات مطرح‌شده از مفاهیم بنیادینی همچون قصدیت، بیناسوبژکتیویته، و زمان‌مندی فراتر می‌رود و حوزه‌هایی همانند مطالعات اجرا،[2] و پدیدارشناسی انتقادی را نیز در بر می‌گیرد. درحقیقت ویراست سوم به بررسی موضوعات و رویکردهای نو ادامه می‌دهد و همزمان ایده‌های تازه‌ای را در پدیدارشناسی بیناسوبژکتیو و تحلیل مفهوم خویشتن بازتاب می‌دهد.

1. epoché 2. performance studies

ذهن پدیدارشناختی تاکنون به دوازده زبان ترجمه شده، و اکنون زبان فارسی نیز به این فهرست افزوده شده است. این کتاب به‌نوعی حیاتی مستقل یافته، در پهنه‌های گوناگون سفر کرده، و مخاطبان تازه‌ای پیدا کرده است. ما تمام تلاش و کوشش خود را می‌کنیم تا با آن همگام بمانیم و همچنان از خوانندگان و مخاطبان خود در سرتاسر جهان و شیوه‌هایی که آن‌ها اندیشه‌های این کتاب را به کار می‌گیرند بیاموزیم. این اثر در حوزه‌های کاربردی گوناگون مورد استناد قرار می‌گیرد؛ از روانپزشکی، حقوق، فناوری، معماری، و هوش مصنوعی گرفته تا مطالعات در حوزهٔ ذهن‌آگاهی، و پژوهش دربارهٔ درد. امید داریم شفاف‌سازی‌ها و مطالب این ویراست همچنان به گسترش مستمر برنامه‌های پژوهشی مبتنی بر به‌کارگیری پدیدارشناسی در علوم شناختی و دیگر عرصه‌های متنوع یاری رساند. هدف ما همواره این بوده که مطالب کتاب را در دسترس دانشجویان و پژوهشگرانی قرار دهیم که با پدیدارشناسی آشنایی ندارند و همزمان امکان‌های تازه‌ای بگشاییم پیشِ روی آنانی که با پدیدارشناسی آشنایند.

در پیشگفتاری که در ادامه آمده است، از افراد بسیاری که با ما مکاتبه داشته‌اند و در شکل‌گیری اندیشه‌هایمان سهیم بوده‌اند سپاسگزاری کرده‌ایم؛ از جمله کسانی که روی ترجمه‌های پیشین کار کرده‌اند. اکنون می‌خواهیم سپاس و قدردانی ویژهٔ خود را نسبت به آقایان احسان مروجی و ایمان آقابابایی ابراز کنیم، بابت تلاش‌های ارزشمندشان برای ترجمهٔ این کتاب و کوشش‌های اساسی‌شان برای باز نگه داشتن مسیرهای ارتباط و زنده نگه داشتن پدیدارشناسی برای مخاطب فارسی‌زبان.

مقدمهٔ مترجمان

بی‌شک پدیدارشناسی یکی از مهم‌ترین جنبش‌های فلسفی اروپای سدهٔ بیستم بوده است. بسیاری از فیلسوفان و متفکران بزرگ اروپایی به‌ویژه در دو جهان فرهنگی آلمانی و فرانسوی‌زبان به نحوی به این جنبش تعلق داشته‌اند. شماری از آن‌ها پدیدارشناس محسوب می‌شوند، یا دست‌کم در دوره‌ای از حیات فکری‌شان پدیدارشناس بوده‌اند، یا به نحوی با این جنبش گفتگوی فکری داشته‌اند. از این رو هیچ جنبش فلسفی‌ای را نمی‌توان در اروپا سراغ گرفت که تا این اندازه دامنهٔ گسترده‌ای از متفکران گوناگون را زیر چتر خود جا داده باشد.

بیایید به سرگذشت جنبش پدیدارشناسی نگاهی گذرا بیندازیم. این جنبش را ادموند هوسرل[1] در اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم، با تأکید بر کشف ساختارهای آگاهی از خلال تجربهٔ زیسته، شکل داد. هایدگر با چرخشی هرمنوتیکی پدیدارشناسی را از منظر پرسش از هستی می‌کاود و پدیدارشناسی هرمنوتیکی را پایه‌گذاری می‌کند. تا حدود دههٔ سی سدهٔ بیستم این جنبش در آلمان رونق داشت و متفکران بزرگی به آن پیوسته بودند، اما از اواخر دههٔ سی، و به‌ویژه با آغاز جنگ جهانی دوم، مرکز ثقل جنبش از آلمان به فرانسه منتقل می‌شود و شاهد بسط و گسترش پدیدارشناسی نزد متفکران بزرگ فرانسوی از جمله مارسل، مرلوپونتی، سارتر، لویناس، ریکور، دوفرن و دیگران هستیم. در این میان، سارتر نیز با توجه به مفهوم هستی به پدیدارشناسی اگزیستانسیالیستی

1. Edmund Husserl

می‌پردازد، و مرلوپونتی با برقراری پیوند میان علوم تجربی و مفاهیمی همچون بدن و ادراک حسی سعی می‌کند پدیدار شدنِ ذهن از خلال بدن در جهان را نشان دهد. او بدن‌مندی را وضعیت، موقعیت، و صورتی از بودن ما در جهان، یا به تعبیری یکی از اوصاف در-جهان-بودن ما، می‌داند. اما رفته‌رفته به دلیل ظهور جریان ساختارگرایی در دههٔ شصت و همچنین سلطهٔ شناخت‌گرایی محاسباتی در فلسفهٔ تحلیلیِ ذهن از رونق آغازینِ جنبش پدیدارشناسی کاسته می‌شود. از آن پس پدیدارشناسی به منزلهٔ یک جریان در کنار دیگر جریان‌های فلسفی ادامه می‌یابد. اما در طول سال‌های دههٔ هفتاد تا نود ظهور جریان‌هایی سبب تغییراتی در این روند می‌شود. یکی از این جریان‌ها در جهان انگلیسی‌زبان[1] نقدهای دریفوس[2] به هوش مصنوعی و نگاه محاسباتی به شناخت و ذهن است. وی در دو اثر با نام‌های **ذهن برتر از ماشین**،[3] و **آنچه رایانه‌ها نمی‌توانند انجام دهند**[4] و همچنین مقاله‌ای با عنوان «کیمیاگری و هوش مصنوعی» به نقد فلسفی و ارزیابی پروژهٔ هوش مصنوعی می‌پردازد. نقدهای دریفوس عمدتاً بر پایهٔ پدیدارشناسی هایدگر و مرلوپونتی انجام شده است و نشان می‌دهد ذهن را نمی‌توان تنها به نمادها، قاعده‌ها و پردازش محاسباتی فروکاست. سپس در سال ۱۹۹۱ وارلا به همراه تامپسون و رُش در اثری با نام **ذهن بدن‌مند**،[5] با بهره‌گیری از پدیدارشناسی هوسرل

---

۱. نگاه نو به پدیدارشناسی تنها منحصر به جهان انگلیسی‌زبان نبوده است. در آلمان، کوشش‌های فیلسوف نامدار، هرمان اشمیتس (۱۹۲۸-۲۰۲۱)، از اوایل دههٔ شصت میلادی سرانجام به طرح و صورت‌بندی خوانشی تازه از پدیدارشناسی انجامید که خود آن را «پدیدارشناسی نوین» نام نهاد. در همین راستا، وی در سال ۱۹۸۰ کتاب *Neue Phänomenologie* را منتشر کرد و پروژهٔ فکری‌اش را با نگارش مجموعهٔ ده‌جلدی *System der Philosophie* ادامه داد؛ مجموعه‌ای که نگارش آن میان سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۰ به انجام رسید. مجموع این آثار، همراه با نوشته‌های دیگر او، چشم‌اندازی کاملاً نو و بدیع از پدیدارشناسی عرضه می‌کند؛ چشم‌اندازی که به سبب راه نیافتنِ به‌موقع به دنیای انگلیسی‌زبان در آن سال‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفت. با این حال، طی دو دههٔ اخیر، اندیشه‌های اشمیتس با کوشش «انجمن پدیدارشناسی نوین» (GNP) و شاگردان او بیش از پیش اثرگذار و جریان‌ساز شده است.

2. Hubert Dreyfus

3. *Mind over Machine: the Power of Human Intuition and Expertise in the Era of the Computer*, 1986

4. *What Computers Can't Do: a Critique of Artificial Reason*, 1972

5. *The Embodied Mind: Cognitive Science and Human Experience*, 1991

و مرلوپونتی، علوم شناختی، و روان‌شناسی، رویکردی به نام کنش‌مندی[1] را پایه‌گذاری کردند و به واسطهٔ آن دو نکته را برجسته نمودند: نخست آن‌که شناخت به انواع تجربه‌هایی بستگی دارد که از داشتن بدنی با ظرفیت‌های حسی-حرکتی مختلف حاصل می‌شود، و دوم آن‌که این ظرفیت‌های حسی-حرکتیِ فردی خود در یک زمینهٔ زیست‌شناختی-روان‌شناختی-فرهنگیِ فراگیرتر جای گرفته و بسترمند شده‌اند. فرانسیسکو وارلا (Varela et al. 1991, p. 173) رویکرد مبتنی بر کنش‌مندی ادراک را نه بازنمایی جهان در ذهن، بلکه حاصل کنش زیستهٔ بدن در جهان می‌داند، و نیز بر درگیر بودن بدن با جهان به واسطهٔ کنش تأکید می‌کند. شناخت و ادراک از تعامل پویا میان ارگانیسم و محیط پیرامونش برمی‌خیزد و بدین ترتیب سوژه و جهان را به واسطهٔ تجربه درهم‌تنیده می‌داند. علاوه بر این، گیبسون با رویکرد مبتنی بر امکان‌های کنشی‌ای که محیط برای بدن پدید می‌آورد،[2] و نیز لیکاف و جانسون، که ریشهٔ تفکر انتزاعی را در بدن و تجربهٔ زیسته و حرکت می‌دانند، به دمیده شدن روحی دوباره در پژوهش‌های علوم شناختی و فلسفهٔ ذهن کمک کرده‌اند. مسلماً این کوشش‌های نوین از این چرخش فکری آغاز می‌کنند که آغازگاهِ ذهن بدن است، و معنا برآمده از عمل. تمامی این دستاوردها مرهون خوانش‌های نوین از پدیدارشناسی هوسرل، هایدگر، و مرلوپونتی است و امروزه ما را با نوعی بازگشت دوبارهٔ پدیدارشناسی یا بنا به تعبیری رنسانس پدیدارشناسی مواجه می‌سازد؛ پدیدارشناسی‌ای که با شواهد و پژوهش‌های علمی در هم آمیخته است. بدون تردید گالاگر و زهاوی را می‌توان نمایندگان برجستهٔ این جریان در پدیدارشناسی دانست و **ذهن پدیدارشناختی** حاصل کوشش پیوستهٔ ایشان بر پایهٔ چنین دیدگاهی است. در این کتاب فلسفه، علوم شناختی، روان‌شناسی، علوم اعصاب، و رباتیک به واسطهٔ بررسی مفاهیمی همچون آگاهی و خودآگاهی، ادراک، زمان، بدن، و خویشتن در یک دستگاه مفهومی با محوریت پدیدارشناسی گرد هم می‌آیند؛ چیزی که شاهدش هستیم بازگشت پدیدارشناسی و خوانش فلسفهٔ ذهن از مجرای آن است؛ هم‌آمیزی میان

1. Enactivism 2. affordances

فلسفه و تفکر انتزاعی و آزمایش‌های مبتنی بر علوم تجربی، میان تجربهٔ زیستهٔ بدن‌مند و داده‌های تجربی آزمایشگاهی، و میان بدنِ زیسته و جهان است.

اما وضعیت فلسفهٔ ذهن در ایران چگونه است؟ در دو دههٔ اخیر فلسفهٔ ذهن در فضای فکری ایران بیش از هر زمان دیگری با پرسش‌هایی روبه‌رو شده است که در نگاه نخست علمی و فنی می‌نمایند، اما اگر کمی در آن‌ها تأمل کنیم، می‌بینیم در عمیق‌ترین دغدغه‌های انسانی و تاریخی جامعهٔ ما ریشه دارند: پرسش از «کیستیِ» سوژه، از تجربهٔ زیسته، از بدن و رنج، از خودآگاهی، و دیگری، و از نسبتِ ذهن با جهان. با این همه، بخش بزرگی از مباحث فلسفهٔ ذهن در ایران طی سال‌ها زیر سایهٔ دو جریان عمده شکل گرفته است: ۱. رویکردهای تحلیلیِ معیار، به‌ویژه فیزیکالیسم، کارکردگرایی، و مباحث پیرامون هوش مصنوعی؛ ۲. روان‌شناسی تجربی متکی بر علوم اعصاب که اغلب ذهن را به استعاره‌های مغزی فرومی‌کاهد.

در این میان، پدیدارشناسی، به منزلهٔ یکی از مهم‌ترین میراث‌های فلسفی قرن بیستم، معمولاً یا «غریب» مانده یا جدا از مباحث ذهن و علوم شناختی تدریس شده است. برای بسیاری از دانشجویان و پژوهشگران ایرانی، لایه‌هایی از پدیدارشناسی به دلیل زبان دشوار مترجمان اولیهٔ این متون، تلقی‌های ایدئولوژیک دهه‌های گذشته، یا گسست میان فلسفه و روان‌شناسی کمتر امکان ظهور در گفتگوهای علمی داشته است. کتاب حاضر، **ذهن پدیدارشناختی**، دقیقاً در چنین خلائی وارد زبان فارسی می‌شود.

این کتاب یک «کتاب درسی» معمولی نیست. ارزش آن صرفاً در این نیست که مجموعه‌ای از اصطلاحات پدیدارشناختی را به خواننده معرفی می‌کند، بلکه در این است که راهی برای گفتگو میان پدیدارشناسی و علوم شناختی می‌گشاید؛ گفتگویی که ما در ایران به‌شدت به آن نیاز داریم. ذهنِ زیسته، بدن‌مندی، زمان‌مندی، ادراک، کنش‌گری و عاملیت، خویشتن و دیگری همگی موضوعاتی‌اند که علوم اعصاب و روان‌شناسیِ تجربی در کشور ما نیز رسماً به آن‌ها پرداخته‌اند، اما اغلب از زاویه‌ای تقلیل‌گرایانه. پدیدارشناسی در این کتاب به ما اجازه می‌دهد دوباره تجربه را در مرکز قرار دهیم و، از خلال آن، فهم تازه‌ای از انسان معاصر ایرانی پیدا کنیم.

نکته‌ای که می‌خواهیم در این مقدمه برجسته کنیم این است که تلقی پدیدارشناسانه از ذهن تنها یک روش فلسفی نیست؛ بلکه نوعی تربیتِ دیدن و نوعی اخلاق توجه است. در جامعه‌ای که سرعت، شتاب‌زدگی، مقایسه‌گری، اضطراب و نوعی از خودبیگانگی روزمره تجربهٔ رایج شده است، رجوع به تجربهٔ زیسته و توصیف بی‌واسطهٔ آن ــ آن‌گونه که پدیدارشناسی پیشنهاد می‌کند ــ نه‌فقط یک تمرین نظری، بلکه نوعی درمان فرهنگی است.

در ایرانِ امروز، با نسل‌هایی مواجهیم که هم با فشارهای اجتماعی بزرگ شده‌اند و هم در جهان دیجیتال. در چنین بافتی، فهم پدیدارشناسانهٔ ادراک، بدن‌مندی، حضور، زمان، و دیگری ابزارهایی فراهم می‌کند که نه‌فقط به پژوهشگر، که به روان‌درمانگر، هنرمند، معلم، مشاور، و حتی مدیران حوزهٔ فناوری کمک می‌کند تصویر عمیق‌تری از تجربهٔ انسانی داشته باشند. این کتاب می‌تواند پلی باشد میان سه حوزه‌ای که معمولاً در کشور ما ازهم‌گسسته‌اند: فلسفه، علوم شناختی، و روان‌شناسیِ بالینی.

همچنین انتشار فارسی این اثر فرصتی است برای رفع یک بدفهمی رایج: این‌که پدیدارشناسی چیزی شبیه به «درون‌نگری مبهم» یا «توصیف‌های شاعرانه» است. کتاب حاضر نشان می‌دهد که پدیدارشناسی، برعکس، یک برنامهٔ پژوهشی دقیق و روشمند است که می‌تواند در کنار علوم تجربی قرار گیرد و حتی آن‌ها را اصلاح کند. در بسیاری از بحث‌های دانشگاهی ایران، یا پدیدارشناسی را به صورت‌گرایی‌های سطحی فروکاسته‌اند یا به بهانهٔ «غیرعلمی بودن» کنار گذاشته‌اند. ترجمهٔ این کتاب می‌تواند نشان دهد چرا چنین برداشت‌هایی سطحی و نادقیق‌اند.

از سوی دیگر، جامعهٔ فلسفی ایران هنوز با چالشی مهم روبه‌روست: فاصلهٔ میان پدیدارشناسی کلاسیک و علوم شناختی معاصر. بسیاری از دانشجویانِ ما یا صرفاً هایدگر و مرلوپونتی می‌خوانند، بدون داشتن ارتباطی با علوم روز، یا به‌عکس، تنها سراغ مغز و مدل‌های رایانشی می‌روند، بدون داشتن درکی از لایه‌های زیستهٔ تجربه. کتاب گالاگر و زهاوی دقیقاً این دو قطب را کنار هم قرار می‌دهد و نشان می‌دهد چگونه می‌توان، بدون قربانی کردن دقت علمی، تجربهٔ زیسته را در مرکز نظریهٔ ذهن قرار داد.

بخش بزرگی از بحث‌های فلسفی در دانشگاه‌های ما هنوز با واژه‌ها و در چهارچوب‌هایی مفهومی انجام می‌شود که از زبان انگلیسی وارد شده‌اند، اما بدون عطف به سنت‌های پدیدارشناختی اروپایی‌ای که در کنار آن‌ها رشد کرده‌اند. این کتاب باعث می‌شود خوانندهٔ فارسی‌زبان به بنیان‌های تاریخی و فلسفی بسیاری از مسائل رایج در فلسفهٔ ذهن آگاه شود و بداند که پرسش‌هایی مانند «آیا ذهن همان مغز است؟»، «چگونه از وجود دیگری آگاه می‌شویم؟» یا «چیستی خود چیست؟» پرسش‌هایی جداافتاده نیستند، بلکه ریشه‌های پدیدارشناسانه دارند و بدون توجه به آن ریشه‌ها فهم کامل آن‌ها ممکن نیست. امید داریم خوانندهٔ ایرانی با مطالعهٔ این کتاب درک تازه‌ای از نسبت میان ذهن، بدن، فرهنگ و تجربهٔ زیسته به دست آورد. پدیدارشناسی در این متن صرفاً یک «روش» نیست، بلکه به عنوان یک چشم‌انداز وجودی و انسانی عرضه می‌شود؛ چشم‌اندازی که اگر جدی گرفته شود می‌تواند نحوهٔ پژوهش، درمان، آموزش و حتی زیست ما را تغییر دهد. امیدواریم این ترجمه بتواند راه تازه‌ای بگشاید؛ راهی برای نزدیکی میان فلسفه و تجربه، علم و معنا، ذهن و جهان.

در پایان قدردان همهٔ دوستانی هستیم که در فرایند انتشار این اثر یاری‌رسان شدند؛ از جمله فرهاد محرابی بابت حمایتش از انتشار این کتاب و طالب جابری بابت نکته‌سنجی‌های بی‌شمارش در ویرایش این متن، و در انتها لطف انتشارات ققنوس به‌ویژه جناب حسین‌زادگان در به‌عرصه‌رساندنِ این کتاب.

احسان مروجی، ایمان آقابابایی

پیشگفتار ویراست سوم

بخش‌هایی از ویراست سوم کتاب به شکل چشمگیری بازبینی شده است. در آماده‌سازی این کتاب، پیوسته از گفتگوهای مداوم با خوانندگان، همکاران و منتقدانمان بهره‌مند بوده‌ایم. در برخی بخش‌ها شفاف‌سازی‌هایی انجام داده‌ایم، برخی دیگر را با مطالب جدید روزآمد کرده‌ایم و چندین بخش جدید نیز به کتاب افزوده‌ایم. به باور ما این شفاف‌سازی‌ها و افزوده‌ها ما را به خط مقدم برنامهٔ پژوهشی‌ای می‌رساند که پدیدارشناسی همچنان آن را دنبال می‌کند.

قصد بر این نیست که فهرست کاملی از تغییرات را ارائه دهیم، اما موارد زیر شایان توجه‌اند. تغییراتی اساسی در فصل مربوط به روش‌شناسی (فصل ۲) ایجاد کرده‌ایم. این فصل اکنون حاوی بحثی مفصل دربارهٔ نحوهٔ به‌کارگیری پدیدارشناسی در پژوهش کیفی است. فصل ۳ را برای گنجاندن برخی بحث‌های اخیر دربارهٔ خودآگاهیِ پیشاتأملی روزآمد کرده‌ایم. در فصل ۴، بحث دربارهٔ ماهیت دینامیک [یا پویای][1] زمان‌مندی درونی را شفاف نمودیم. برای روشنی بیشتر، فصل‌های مربوط به قصدیت و ادراک را بازسازماندهی کرده‌ایم (که اکنون به‌ترتیب فصل‌های ۵ و ۶اند) و بحثی کوتاه دربارهٔ پردازشِ پیش‌بینانه[2] در فصل ۶ گنجانده‌ایم؛ این فصل همچنین شامل بخش جدیدی در باب تفاوت میان ادراک و تخیل است. در فصل ۷، بحث دربارهٔ بدن‌مندی[3] را گسترش داده‌ایم تا جنبه‌های بسترمند،[4] گسترش‌یافته، و کنش‌مند را در برگیرد و بخش‌های جدیدی

1. dynamical
2. predictive processing
3. embodiment
4. embedded

دربارهٔ به‌تن‌درآوردن[1] [ـِ جهان] و گسترش یافتن، و همچنین دربارهٔ پدیدارشناسی انتقادی که مسائل مربوط به نژاد و جنسیت را پوشش می‌دهد به آن اضافه کرده‌ایم. در فصل ۸، بحث روزآمدشده‌ای از برخی مباحث اخیر در خصوص حس عاملیت و حس مالکیت را گنجانده‌ایم. فصل ۹ را هم با توجه به موضوع شناخت اجتماعی روزآمد کرده‌ایم و یک بخش جدید دربارهٔ قصدیت جمعی[2] و هستی‌شناسی اجتماعی بدان افزوده‌ایم. همچنین فصل ۱۰ را به صورت جزئی بازبینی و روزآمد کرده‌ایم. این کتاب نمایی کلی از حوزهٔ پژوهشی غنی و متنوعی به دست می‌دهد که ما بیش از ۲۵ سال در آن فعالیت کرده‌ایم. در جای‌جای کتاب، بسیاری از دستاوردهای خود را بازگو و خلاصه می‌کنیم و هرجا لازم باشد، به آثار دیگرمان ارجاع می‌دهیم تا خواننده بتواند به بحث‌های تفصیلی‌تر مراجعه کند.

البته که تمامی موضوعات مربوط به پدیدارشناسی یا تمام مسائلی را که پدیدارشناسی به آن‌ها ربط دارد پوشش نداده‌ایم. مقصود ما پرداختن به مسائل بنیادین فلسفی دربارهٔ ذهن و شناخت بوده است؛ مسائلی همچون آگاهی و خودآگاهی، زمان‌مندی، قصدیت، ادراک، بدن‌مندی، کنش،[3] و فهم ما از خود و دیگران. کوشیده‌ایم کتاب را هم روزآمد و قابل فهم نگاه داریم و هم در ساحت تلاقی پدیدارشناسی، فلسفهٔ ذهن، و علوم شناختی دیدگاهی خاص را اتخاذ کنیم. امروزه بیش از هر زمان بر این باوریم که فلسفهٔ پدیدارشناسانه می‌تواند به مسائل و موضوعات مرکزی فلسفهٔ ذهن و علم شناختی در دوران معاصر بپردازد، و در عین حال تحلیل‌های پدیدارشناسانه نیز می‌توانند از طریق تعامل با علم تجربی و فلسفهٔ تحلیلی پربارتر شوند. این کتاب تنها برای پدیدارشناسان نوشته نشده است، بلکه برای تمامی علاقه‌مندان به ذهن و شناخت نیز قابل‌استفاده است؛ حتی آنانی که با پدیدارشناسی آشنایی ندارند.

رویکردی که ما در کتاب خود از آن دفاع می‌کنیم روشی باز و کثرت‌گراست، نه یک روش پدیدارشناختی محدود، متعصبانه و سختگیرانه. به بیان دقیق، «استنتاج بهترین تبیین» و استدلال‌های غیرمستقیم که از طریق حذف مواضع

1. incorporation 2. collective intentionality 3. action

رقیب پیش می‌روند ماهیتی پدیدارشناختی ندارند. با این حال ما بر این باوریم که هرچه بتوانیم دلایل بیشتری در پشتیبانی از دیدگاهمان گرد آوریم، بهتر است. اطمینان داریم که رویکرد تحلیلی به فلسفهٔ ذهن می‌تواند در بسیاری موارد نه‌تنها پدیدارشناسی را به چالش بکشد، بلکه به آن یاری رساند و آن را غنی‌تر کند. ما می‌خواستیم همکاران علمی خود را قانع کنیم که مسائلی که علوم شناختی بدان‌ها می‌پردازند ــ از کارکرد مغز گرفته تا چیستی شناخت، از مسائلِ «آسانِ» فوق‌العاده دشوار گرفته تا مسئلهٔ «سخت» آگاهی ــ به قدری پیچیده‌اند که توضیح بسندهٔ هر کدام نیازمند مطالعه‌ای چندبعدی از منظر رشته‌های گوناگون، مانند علوم اعصاب، هوش مصنوعی، روان‌شناسی، فلسفهٔ ذهن، و پدیدارشناسی است. یک علم اعصابِ تمام‌وکمال (اگر اساساً چنین چیزی ممکن باشد) به‌تنهایی تبیینی کامل از شناخت نخواهد بود؛ یک روان‌شناسیِ جامع و فراگیر تمام آنچه را می‌توانیم دربارهٔ سرشت انسان بدانیم در بر نمی‌گیرد؛ یک زبان‌شناسیِ کامل نیز توضیح کامل و جامعی در باب تمامی آنچه باید دربارهٔ زبان بگوییم ارائه نخواهد کرد. همان‌گونه که در ویراست پیشین اشاره کردیم، همچنان این مطلب درست است که علم شناختی نمی‌تواند به قصد حذف تمام رشته‌ها بجز یک رشته میان‌رشته‌ای باشد. بلکه بهترین توصیف علم شناختی این است که این علم شامل مجموعه‌ای از علوم شناختی (به صورت جمع) است که باید در کنار یکدیگر قرار گیرند تا کامل‌ترین توضیح ممکن را به دست دهند. وظیفه‌ای که در این بین احساس می‌شود نه فروکاستن و ساده‌سازیِ تبیینی، بلکه کثرت‌بخشی است؛ یعنی اتخاذ منظرها و دیدگاه‌های چندگانه در خصوص یک مسئلهٔ پیچیده. این رویکرد همان ایده‌ای از علوم شناختی را ترسیم می‌کند که ما نیز در **ذهن پدیدارشناختی** از آن دفاع می‌کنیم.

فکر می‌کنیم اکنون می‌توان با اطمینان گفت که این کتاب تاریخی دارد و برای خود حیات مستقلی رقم زده است. این کتاب آشکارا فراتر از چیزی است که خود نویسندگان توانسته‌اند ارائه دهند. این کتاب اکنون به هشت زبان ترجمه شده است (و ترجمهٔ چینی آن در دست اقدام است). باید از تمام مترجمان آن قدردانی کنیم،

که با بسیاری از آنان مکاتبات سودمندی نیز داشته‌ایم، از جمله راسموس تیبو ینسن، مارتا یوربا، تتسویو کونو، پاتریسیا پدینی، و مارک پوکروپسکی. همچنین از گاتفرید ووسگرو و سیمونا کیودو سپاسگزاریم که ویراستاری دو مجموعهٔ جامع از مقالات تفسیری دربارهٔ ویراست‌های پیشین را تقبل کردند، و نیز از روبرتا د مونتیچلی، بابت سازماندهی مدرسهٔ زمستانی در باب کتاب **ذهن پدیدارشناختی** در سال ۲۰۱۰ در میلان. سپاس و قدردانی ما بی‌گمان شامل تمامی مشارکت‌کنندگان در آن ویژه‌نامه‌ها، و شرکت‌کنندگان در آن مدرسهٔ زمستانی نیز می‌شود، بابت دیدگاه‌ها و نظرات الهام‌بخش و چالش‌برانگیزشان. و در پایان باید از تونی بروس و آدام جانسون در انتشارات راتلج قدردانی و تشکر ویژه به عمل آوریم که هم ما را به آماده‌سازی ویراست سوم تشویق کردند، و هم در همهٔ مراحل به ما یاری رساندند.

۱

درآمد
فلسفهٔ ذهن، علوم شناختی، و پدیدارشناسی

کتاب حاضر دربارهٔ ذهن است. این‌که ذهن چیست و چگونه کار می‌کند در حال حاضر موضوع بسیاری از بحث‌های پیچیده در رشته‌های گوناگونی همچون روان‌شناسی، علوم اعصاب، هوش مصنوعی و فلسفهٔ ذهن قرار گرفته است؛ رشته‌هایی که عموماً ذیل عنوان «علوم شناختی» جمع می‌شوند. ماهیت میان‌رشته‌ای این بحث‌ها تصادفی نیست، بلکه ضروری است، و ضرورتش از این واقعیت ناشی می‌شود که هیچ رشته‌ای به‌تنهایی نمی‌تواند پیچیدگی مسائل موجود را تمام و کمال پوشش دهد. در این کتاب قصد داریم موضوعات گوناگونی را بررسی کنیم که به طور سنتی فیلسوفان ذهن به آن‌ها پرداخته‌اند. با این حال قصد نداریم رویکرد ناب[1] فلسفی را در پیش گیریم؛ یعنی رویکردی فلسفی که علوم دیگر را نادیده بگیرد. ما اغلب به جزئیات شواهد علمی حاصل از مطالعات در علوم اعصابِ شناختی و تصویربرداری مغز، روان‌شناسی رشد و روان‌شناسی شناختی، و آسیب‌شناسی روانی استناد خواهیم کرد؛ ولی در نهایت این کتابی است دربارهٔ فلسفهٔ ذهن، و هر اندازه هم که میان‌رشته‌ای باشد، باز هم کوششی است برای پرداختن به مسائل فلسفی.

با این حال هر آنچه تاکنون گفتیم می‌تواند مبنایی باشد برای محتویات یک کتاب درسی معیار و مرجعِ فلسفهٔ ذهن یا فلسفهٔ علوم شناختی، که هم‌اکنون نیز به تعداد کافی وجود دارد. قصد ما این است که کار را به گونه‌ای متفاوت

1. pure

انجام دهیم، و به دلایلی که در ادامه روشن خواهد شد معتقدیم که این تفاوت مهم و سازنده است و نشان‌دهندهٔ تغییر در شیوهٔ پیشبرد امور در علوم شناختی. به‌ویژه درخصوص موضوعات مورد بحث، دیدگاهی پدیدارشناسانه خواهیم داشت، دیدگاهی که در آن پدیدارشناسی به سنتی فلسفی اشاره دارد که از اروپا سرچشمه گرفته و شامل آثار ادموند هوسرل، مارتین هایدگر، موریس مرلوپونتی، ژان پل سارتر و دیگر اندیشمندان اخیر است. قصد نداریم به تمامی جنبه‌های پدیدارشناسی بپردازیم؛ بلکه مواجههٔ ما شامل گزینش موضوعاتی است که فکر می‌کنیم برای مباحث امروزین فلسفهٔ ذهن و علوم شناختی اهمیت بسزا دارند. همچنین تمرکزمان نه تاریخی خواهد بود، نه مبتنی بر تفسیر متون شخصیت‌های سنت پدیدارشناسی؛ هرچند در بحث‌های مرتبط یقیناً به آثار ایشان استناد خواهیم کرد. به منظور فهم انگیزهٔ ما در انتخاب چنین دیدگاهی، اجازه دهید به طور خلاصه نگاهی بیندازیم به شیوه‌ای که فلسفه و روان‌شناسی در سدهٔ گذشته یا پیش از آن شرح و گسترش یافته‌اند.

چکیده‌ای از ۱۲۰ سال گذشته

اگر نگاهی به مباحث فلسفی و روان‌شناختی راجع به ذهن در اواخر سدهٔ نوزدهم بیندازیم، بحث‌های پیچیده‌ای خواهیم یافت دربارهٔ ماهیت آگاهی[1] (به عنوان مثال، در نوشته‌های ویلیام جیمز،[2] فیلسوف و روان‌شناس آمریکایی، و ادموند هوسرل، فیلسوف اروپایی)، ساختارِ قصدی حالات ذهنی (به عنوان نمونه در آثار فرانتس برِنتانو،[3] فیلسوف و روان‌شناس اتریشی، برتراند راسل،[4] و دوباره هوسرل)، و نیز بحث‌هایی دربارهٔ روش‌شناسی مورد نیاز برای پژوهش‌های درخور دربارهٔ ذهن (مثلاً ویلهلم وونت،[5] گوستاو تئودور فخنِر،[6] و دوباره جیمز و هوسرل). همچنین می‌توان دریافت که تمامی این افراد گاه مستقیم (از طریق نامه‌نگاری‌های عصر پیشاالکترونیک) و گاهی غیرمستقیم (با خواندن آثار یکدیگر) بر یکدیگر تأثیر

1. consciousness
2. William James
3. Franz Brentano
4. Bertrand Russell
5. Wilhelm Maximilian Wundt
6. Gustav Theodor Fechner

می‌گذاشتند. مثلاً جیمز از نظریه‌پردازان و تجربه‌گرایان اروپایی الهام گرفت و در کتاب **اصول روان‌شناسی**[1] (۱۹۵۰) خود در سال ۱۸۹۰ به آثار برنتانو و بسیاری از شاگردانش از جمله کارل اشتومپف[2] روان‌شناس ارجاع داده بود. اگرچه جیمز در کارهایش به هوسرل (شاگرد برنتانو و اشتومپف) استناد نکرده است، اما اشتومپف به هوسرل توصیه کرده بود کتاب **اصول** جیمز را بخواند. هوسرل هم این کار را انجام داد و آشکارا از جیمز آموخت. هوسرل با فرگهٔ[3] منطقدان نیز مکاتبه داشت. هر دو از آموزهٔ رایج روان‌شناسی‌گرایی[4] در آن زمان انتقاد کردند، یعنی این ایده که قوانین منطق به قوانین روان‌شناسی تحویل‌پذیرند.(۱) هر دو ایشان علاقهٔ بسیاری به فلسفهٔ ریاضیات و منطق داشتند، که موضوع مورد علاقهٔ راسل هم بود؛ کسی‌که یک نسخه از **پژوهش‌های منطقی**[5] هوسرل را در سلول زندان خود (که به دلیل نافرمانی مدنی مدتی را در آن‌جا گذراند) به همراه داشت.

هرچه در سدهٔ بیستم پیش می‌آییم، این اندیشمندان و رویکردهای خاص فلسفی‌شان بیشتر از یکدیگر فاصله می‌گیرند. درگیری جیمز با روان‌شناسی کمتر می‌شود، و او خود را مشغول گسترش فلسفهٔ عمل‌گرایی[6] آمریکایی می‌کند. نوعی تحلیل منطقی که در آثار فرگه و راسل یافت می‌شد مبنایی شد برای آنچه به عنوان «فلسفهٔ تحلیلی» شهرت یافت. هوسرل رویکردی را برای مطالعهٔ آگاهی گسترش داد که آن را «پدیدارشناسی» نام نهاد. تا میانهٔ سدهٔ بیستم، و در واقع در بیشتر بخش‌های نیمهٔ دوم آن، می‌بینیم که در مباحث مربوط به ذهن (و همچنین موضوعات دیگر)، ارتباط بسیار اندکی میان رویکرد تحلیلی به فلسفهٔ ذهن و پدیدارشناسی برقرار بوده است.(۲)

در واقع در هر دو طرف، شیوهٔ معمولِ مواجهه با سنتِ مقابل بین نادیده گرفتن کامل تا خصومت آشکار در نوسان بوده است. در حقیقت، تا دههٔ ۱۹۹۰، یافتن فیلسوفانی از سنت‌های گوناگون که آثار یکدیگر را بخوانند نامعمول بود، چه رسد به این‌که با یکدیگر به گفتگو بنشینند. در هر دو جناح خودبزرگ‌بینی و تکبر فراوانی وجود داشت. بدین‌گونه که مثلاً، ژان لوک ماریون[7] (۱۹۹۸) اظهار

---

1. *Principles of Psychology*
2. Friedrich Carl Stumpf
3. Friedrich Ludwig Gottlob Frege
4. psychologism
5. *Logische Untersuchungen/Logical Investigations*
6. pragmatism
7. Jean-Luc Marion

داشت که پدیدارشناسی در طول سدهٔ بیستم یک‌تنه نقش فلسفه را بر عهده گرفته است، آن هم بدون توجه به هر گونه مشارکت فلسفهٔ تحلیلی. از سوی دیگر جک اسمارت[1] گفته است که «وقتی به این فکر می‌کنم که فلسفهٔ پدیدارشناختی و اگزیستانسیال چنان چرند محض به نظر می‌رسند که حتی رغبت نمی‌کنم طرفشان بروم، به‌شدت از فلسفه سرخورده می‌شوم» (Smart 1975, p. 61). حتی هنگامی که پدیدارشناسان با فیلسوفان تحلیلی به گفتگو می‌نشینند، شاهد واکنش‌هایی هستیم مانند مدعای جان سرل،[2] که در پاسخ به نقدی که دریفوس مطرح کرده می‌گوید پدیدارشناسی از محدودیت‌های جدی رنج می‌برد، یا طبق استعارهٔ اقتصادی بی‌پرده‌تر وی «تقریباً اصل حرف من دال بر ... ورشکستگی است ــ [پدیدارشناسی] در مباحث مربوط به ساختارِ منطقیِ قصدیت یا ساختارِ منطقیِ واقعیت اجتماعی و نهادی حرفی برای گفتن ندارد» (Searle 1999a, pp. 1, 10).

برای شرح این مسئله که چرا فیلسوفانی از طیف‌های گوناگون باید خود را مقابل یکدیگر یا، حتی شاید بدتر، بی‌اعتنا به یکدیگر تصور کنند، به داستانی فراتر از آنچه مقصود ماست نیاز است؛ با این حال می‌توان در کتاب حاضر به برخی تفاوت‌های مهم میان رویکردهای فلسفهٔ ذهن تحلیلی و پدیدارشناسی، و نیز برخی دغدغه‌های مشترکشان پی برد.

بخش دیگری از تاریخچهٔ مرتبط با این مباحث رویدادهای حوزهٔ روان‌شناسی است. نسخهٔ معیار ماجرا را در ادامه می‌آوریم، که تا حدودی تاریخچه‌ای تحریف‌شده از آن چیزی است که در واقع روی داده، هرچند تقریباً در تمامی کتب درسی همین نسخه آمده است. در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم، علاقهٔ وافری شکل گرفت به تبیین تجربهٔ آگاهانه و فرایندهای شناختی مربوط به توجه[3] و حافظه.[4] اولین مدافعان روان‌شناسی آزمون‌گرا،[5] به درون‌نگری[6] به منزلهٔ روشی متکی بودند که هدفش تولید داده‌های قابل‌اندازه‌گیری دربارهٔ ذهن بود. اما حوالی سال ۱۹۱۳، تأکید به سمت مفهوم «رفتار» به منزلهٔ موضوع مناسب مطالعهٔ روان‌شناختی تغییر یافت. رفتارگرایی[7] به مثابهٔ

1. J.J.C. (Jack) Smart
2. John Searle
3. attention
4. memory
5. experimental psychology
6. introspection
7. behaviorism

رویکردی برای مطالعهٔ روان‌شناسی حیوان و انسان در آثار جان واتسون،[1] روان‌شناس آمریکایی، مطرح شد (۱۹۱۳)، و در حدود سال ۱۹۵۰ به اوج خود رسید، و تا دههٔ ۱۹۷۰ بر تحقیقات روان‌شناسی، به‌ویژه در آمریکا، سیطره داشت. این تغییرجهت به سمت رفتار و تأکید آن بر سنجش کنش مشاهده‌پذیر، در عین حال، کنار گذاشتن حیات درون ذهن و روش درون‌نگری بود. واتسون چنین توضیح می‌دهد:

> از زمان وونت به بعد، آگاهی به موضوع اصلی روان‌شناسی بدل می‌شود. آگاهی موضوع اصلی تمامی مکاتب روان‌شناسی است، بجز رفتارگرایی. آگاهی، فرضی بدیهی است که همان‌قدر دست‌نیافتنی و اثبات‌ناپذیر است که مفهوم قدیمی نفس. تا آن‌جا که به دلالت‌های متافیزیکی این دو اصطلاح مربوط می‌شود، آن‌ها از نظر رفتارگرایان اساساً این‌همان‌اند. [...] رفتارگرایان در نخستین تلاش‌های خود برای به دست آوردن وحدت در جستارمایه و روش‌ها شیوهٔ خود در صورت‌بندیِ مسئلهٔ روان‌شناسی را با کنار نهادن تمامی مفاهیم قرون‌وسطایی آغاز کردند. آن‌ها تمامی اصطلاحات سوبژکتیو مانند حسیات، ادراک، تصویر،[2] میل، هدف،[3] و حتی تفکر و عاطفه[4] را، که به طور سوبژکتیو تعریف می‌شد، از دایرهٔ واژگان علمی خود حذف کردند. [...] رفتارگرا می‌پرسد: چرا آنچه را می‌توانیم مشاهده کنیم بدل به حوزهٔ واقعی روان‌شناسی نسازیم؟ [...] خب ما می‌توانیم رفتار را مشاهده کنیم ــ آنچه اندام‌واره انجام می‌دهد یا می‌گوید. بگذارید این نکتهٔ اساسی را بی‌درنگ بیان کنم: گفتن انجام دادن است؛ یعنی رفتار کردن. صحبت کردن به صورت علنی یا با خود (اندیشیدن) درست به اندازهٔ بازی بیسبال نوعی رفتار عینی است (Watson 1924, pp. 5-6).

البته در نهایت، رویکردهای شناختی جایگزین رفتارگرایی شدند و به علایق پیشین به فرایندهای درونیِ حیات ذهنی بازگشتند، این بار مجهز به الگوهای محاسباتیِ شرح و بسط‌یافته در علوم رایانه و تمامی پیشرفت‌های علمی اخیر در مغزپژوهی. اما نزد علوم شناختی، فرایندهای درونی یا به معنای ساز و کارهای مادون‌شخصی[5] [فیزیکی-شیمیایی] (عصبی) بودند یا حالت‌های عملکردی و بازنمایانه. سپس در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ و سراسر دههٔ ۱۹۹۰، پژوهشگران دوباره متمرکز شدند بر

1. John Broadus Watson (1878-1958)
2. image
3. purpose
4. emotion
5. subpersonal

تلاش‌هایی برای فهم و تبیین آگاهی با هدف اصلی شناسایی همبسته‌های عصبی[1] آن.

این روایت حتی در یک نگاه کلی نیز تحریف‌شده و بیش از حد ساده‌شده است. برخلاف روایت رایج، به‌سادگی می‌توان به شواهد تاریخی‌ای اشاره کرد که نشان می‌دهد رویکردهای رفتارگرایانه و تلاش برای دستیابی به معیارهای عینی در نخستین آزمایشگاه‌های روان‌شناسی سدهٔ نوزدهم نیز مرسوم بوده، و غالب اوقات درون‌نگری، حتی نزد به‌اصطلاح درون‌نگرها، مسئله‌ساز تلقی می‌شده، با این‌که طی سدهٔ بیستم همچنان در برخی آزمایش‌های روان‌شناختی به نحوی ایفای نقش می‌کرد. افزون بر این، می‌توان به طور قطع رد مفاهیم محاسباتی در باب ذهن را تا سدهٔ هجدهم نیز دنبال کرد؛ و این‌که آگاهی از زمان رنه دکارت در نیمهٔ اول سدهٔ هفدهم، و شاید حتی از زمان یونانیان باستان، همیشه مورد توجه بوده است. همچنین می‌توان ادعا کرد که روایت مرسوم صرفاً جانبدارانه و بازتاب‌دهندهٔ منافع افرادی است که آن را سرهم می‌کنند. همان‌طور که آلن کاستال[2] (Costall, 2004, 2006) گفته است، فهم تاریخ آغازینِ روان‌شناسی به عنوان دانشی درون‌نگر ابداع جان واتسون بود، که می‌خواست روان‌شناسیِ رفتارگرا را در دستور کار همگان قرار دهد. با این حال روان‌شناس مشهوری که واتسون بیش از همه وی را با درون‌نگری مرتبط می‌دانست، یعنی ویلهلم وونت، بی‌اعتمادی خود را نسبت به درون‌نگری چنین ابراز کرده: «روش درون‌نگرانه یا بر مشاهده‌های دلخواه متکی است که به بیراهه می‌رود، یا بر گوشه‌گیری در اتاق نشیمنی خلوت و متروک، آن‌جا که آدمی در افکار خویش گم می‌شود. اعتمادناپذیری این روش بر همگان آشکار است» (Wundt 1900, p. 180، ترجمه‌شده در: Blumental 2001, p. 125). علاوه بر این، گرچه شناخت‌گرایان[3] مدعی بودند انقلابی در روان‌شناسی رقم زده‌اند، اما به قول کاستال (Costall, 2004, p.1): «شناخت‌گرایی تا حد زیادی ادامهٔ همان رفتارگرایی مکانیستی‌ای است که مدعی تضعیف آن است.»

بنابراین داستان پیچیده‌تر از آن است که روایت‌های مرسوم نشان می‌دهند. «انقلاب شناختی»، ظهور علوم شناختی پس از دههٔ ۱۹۵۰، و رویکرد تحلیلی به

1. neural correlates 2. Alan Costall 3. cognitivists

فلسفهٔ ذهن در اواسط قرن همگی تحت تأثیر تفکر رفتارگرایانه بوده‌اند. به عنوان مثال، گیلبرت رایل[1] در کتاب خود با عنوان **مفهوم ذهن**[2] چنین نوشته که، آنچه ما ذهن می‌نامیم صرفاً «اعمال هوشمندانهٔ آشکار» (1949, p. 58) است، و او به اهمیت رفتارگرایی برای این نوع نگرش اذعان می‌کند (1949, p. 328). در مقابل، اغلب تصور بر این بوده که پدیدارشناسی در وهلهٔ نخست کاری درون‌نگرانه است. همان‌طور که در ادامه نشان خواهیم داد، این برداشت نیز اشتباه است (بنگرید به: فصل ۲). با این حال، از حیث درک نسبت میان پدیدارشناسی و فلسفهٔ ذهن، مطمئناً بسیاری فیلسوفان تحلیلی ذهن پدیدارشناسی را درون‌نگرانه می‌پنداشتند و از دید ایشان درون‌نگری، به منزلهٔ روشی برای فهم ذهن، منسوخ شده بود.

اگر فعلاً مسئلهٔ درون‌نگری را کنار بگذاریم، راه دیگری برای مشخص‌کردن تفاوت میان گرایش عمدهٔ فلسفهٔ ذهن تحلیلی معاصر و پدیدارشناسی این است که توجه داشته باشیم در حالی که اکثر فیلسوفان تحلیلی امروزی نوعی از طبیعت‌گرایی[3] را تأیید می‌کنند، پدیدارشناسان تمایل به اتخاذ رویکردی غیرطبیعت‌گرایانه یا حتی ضدطبیعت‌گرایانه دارند. البته اوضاع از این منظر پیچیده می‌شود که خود «طبیعت‌گرایی» اصلاً اصطلاحی سرراست و بی‌ابهام به حساب نمی‌آید. در فصل دوم به‌تفصیل به این موضوع خواهیم پرداخت. فعلاً ذکر این نکته کافی است که علم تمایل به اتخاذ دیدگاهی طبیعت‌گرایانه دارد، بنابراین هنگامی که سرانجام انقلاب شناختی رخ داد، یعنی زمانی که روان‌شناسی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تحت تأثیر نظریه‌های محاسباتی ذهن قرار گرفت، و تحقیقات میان‌رشته‌ای ذهن به نام علوم شناختی پا به عرصه گذاشت، رویکرد فلسفی‌ای که هماهنگی بیشتری با علم داشت فلسفهٔ ذهن تحلیلی بود. علاوه بر این، تا وقتی الگوی غالب الگوی محاسباتی بود، کارهای بسیاری برای فیلسوفان ذهن وجود داشت. منطق و تحلیل منطقی نقشی اساسی در الگوی محاسباتی بازی می‌کند. اما مهم‌تر از آن، فلسفهٔ ذهن مبانی نظری و تحلیل‌های مفهومی مهمی برای علوم نوظهور ذهن فراهم کرد. به عنوان مثال تعریف فلسفی

1. Gilbert Ryle 2. *The Concept of Mind* 3. naturalism

کارکردگرایی[1] نقش مهمی در تبیین الگوی محاسباتی ایفا می‌کند، به نحوی که می‌تواند هم برای هوش طبیعی و هم برای هوش مصنوعی به کار رود.

در این شیوهٔ پیکربندی رشته‌های شناختی، رویکرد فلسفی مختص پدیدارشناسی کنار گذاشته و به‌کل نامربوط دانسته شد. تا مدت‌ها تنها صدایی که بر ارتباط پدیدارشناسی با موضوعات مربوط به حوزهٔ هوش مصنوعی و علوم شناختی اصرار می‌ورزید هوبرت دریفوس بود (1967, 1972, 1992). اما به‌تازگی این وضعیت تغییر کرده و همین تغییر است که انگیزهٔ نگارش این کتاب شده است. محاسبه‌گرایی[2] دیگر به اندازهٔ سی سال نخست علوم شناختی غالب نیست. سه تغییر و تحول آن را از تخت پایین کشیده است. نخستین مورد زنده شدن دوبارهٔ علاقه به آگاهی پدیداری[3] است. در پی نقش پررنگ توماس نیگل[4] (1974)، روان‌شناسان و فیلسوفانی همانند مارسل[5] و بیسیاک[6] (1988)، دنیل دنت[7] (1991)، اوون فلَنِگَن[8] (1992)، سرل (1992)، گلن اِستراسون[9] (1994) و دیوید چالمرز[10] (1995) به‌جد مشغول تحقیق درخصوص مسئلهٔ آگاهی شدند. هنگامی که مسائل روش‌شناختی مربوط به چگونگی مطالعهٔ علمی بُعد مبتنی بر تجربه، یعنی مطالعهٔ آن بدون توسل به درون‌نگری‌گرایی[11] قدیمی، مطرح شد، بحثی تازه دربارهٔ پدیدارشناسی نیز پا گرفت (Gallagher 1997; Varela 1996). به عبارت دیگر، در برخی محافل فکری، زمانی که آگاهی به عنوان پرسشی علمی مطرح شد، تصور بر این بود که پدیدارشناسی به منزلهٔ رویکردی فلسفی اهمیت بالقوه دارد.

دومین عامل انگیزه‌بخش در بازنگری پدیدارشناسی به منزلهٔ رویکردی فلسفی‌ـ‌علمی ظهور رویکردهای بدن‌مند[12] به شناخت بود. مفهوم شناخت بدن‌مند در علوم شناختی در دههٔ ۱۹۹۰ قوت گرفت و تا به امروز نیز ادامه یافته است. دانشمندان و فیلسوفانی همچون فرانسیسکو وارلا و همکاران وی (1991)، آنتونیو داماسیو[13] (1994)، و اندی کلارک[14] (1997) با دوگانه‌انگاری دکارتیِ قوی ذهن‌ـ‌بدن مخالفت

1. functionalism
2. computationalism
3. phenomenal consciousness
4. Thomas Nagel
5. Anthony Marcel
6. Emillio Bisiach
7. Daniel Dennett
8. Owen Flanagan
9. Galen Strawson
10. David Chalmers
11. introspectionism
12. embodied
13. Antonio Damasio
14. Andy Clark